بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 18 فروردین 1393.

یک سری نکاتی در این بحث هست یک مروری هم بر مستند و هم بر جواهر یک بار بخوانیم بعضی از عبارت هایش را معنا کنم مناسب تر هست و به خصوص بعضی از نکاتش در بحث بعدی که دیروز اشاره کردم مفید است این بحث را یک بار مطرح می کنیم بحث عمده این است که اگر ما ولد را در آیه للذکر مثل حظ الانثیین اختصاص دادیم به ولد سلبی، آیا می توانیم این مطلب را استفاده کنیم که نوه حالا چه نوه پسری چه نوه دختری تقسیم ارث در مورد آنها للذّکر مثل حظ الانثیین هست یا نمی توانیم. حالا آن بحث سابق را یک مقداری تکمیلش می کنیم بعد بر میگردیم به بحثی که دیروز مطرح می کردیم. مرحوم نراقی مسئله را که عنوان می کنند

و فی کنز العرفان انعقاد الاجماع علیه بعد سید.

این انعقاد اجماع را که می خواهند مطرح کنند در واقع استدلال روی اجماع عصر واحد هست که خب بنا بر مبنای لطف، اجماع عصر واحد هم کفایت می کند این است که این تعبیر را کرده است. می گوید

و فی الغنیه ان علیه اجماع الطایفه.

غنیه اجماع کل طایفه را مدعی شده است ولی اجماعات مرحوم ابن ظهره در غنیه هیچ قابل استناد نیست. کسی که مراجعه کند در اکثر مسائل خلافی ایشان ادعای اجماع کرده است. این مسئله ای که سید مرتضی با صراحت بر خلاف آن گفته است، ادعای اجماع کرده است، این در واقع می گوید که چون قواعد اقتضای مطلب می کند طایفه هم که آن قواعد اجماعات غنیه اصلا ارزش استدلالی ندارد. بعد خب استدلالات را مخالفین را هم ذکر می کند من جمله مصری که همان معین الدین مصری هست. من مراجعه کردم دیروز یادم رفته بود، معین الدین مصری استاد خواجه طوسی است و اجازه ای در 629 به خواجه طوسی داده است. یکی از شاگردانش هم در 621 به کسی اجازه ای که داده است در آنجا از او با رحمه الله یا تعبیرات چیز ذکر کرده است. 629 زنده بوده است و 661 هم از دنیا رفته بوده است. در نیمه اول قرن هفتم می زیسته است. کتابی داشته است به نام تحریر الفرائض که خواجه طوسی از او نقل می کند ظاهرا نسخه ای از این کتاب هم موجود است ولی کتاب چاپ نشده است. مرحوم آقا شیخ بزرگ در ذریعه می گوید که در رضویه نسخه ای از این است و شیخ محمد سماوی هم نسخه دارد و نسخه اینها هست. خب حالا آنها مهم نیست. بعد می گوید که

لنا روایه زراره المتقدمه و هی نصٌ فی المطلوب که ما قبلا این را ذکر کردیم که اصلا معلوم نیست که این روایت باشد و اینها اصلا روایت بودنش مهم نیست

و ضعفها سندا غیر ذلک من وجوه

حالا اینها بحث هایش گذشت. آن چیزهایی که ما ذکر نکرده بودیم می خواهم در موردش. ایشان یک استدلالات دیگری غیر از آن استدلالاتی که ما کردیم می کند. یکی

صحیحه سلیمان بن خالد قال کان علیٌّ علیه السلام یجعل العمّه بمنزله الأب فی المیراث و یجعل الخاله بمنزله الأم و ابن الأخ بمنزله الأخ قال

به این کبری ای که در ذیلش هست تمسک می کند

و کل ذی رحم لم یستحق له فریضه فهو علی هذا النهو و صحیحه الخزاز عنه علیه السلام ان فی کتاب علیٍّ علیه السلام ان العمه بمنزله الأب و الخاله بمنزله الأم و بنت الأخ بمنزله الأخ و کل ذی رحمٍ بمنزله الرحم الذی یجرّ به الا ان یکون وارثٌ اقرب الی المیّت منه فیحجبه

خلاصه هر ذی رحمی به منزله رحمی هست که به وسیله آن رحم به میت انسان می رسد. ایشان بعد توضیح استدلال می دهند یک توضیح مفصلی است من چکیده اش را عرض کنم چکیده مطلب این است که این تنزیلی که اینجا کرده است در اصل میراث بری نیست. این که فرض کنید که عمه به منزله أب هست یعنی اینکه همچنان که أب ارث می برد عمه هم ارث می برد. این مطلب اگر میخواست بگوید نیازی به این طول و تفصیل دادن نداشت که به منزله آن رحمی که یجرّ به هست. در اصل این به منزله او مراد این است یا عموم آثار را می خواهد بگوید یا قدر نصیب را می خواهد بگوید. علی أی تقدیر میخواه بگوید که ان مقدار نصیبی که آن رحمی که واسطه اتصال این وارث به میّت هست، آن قدر نصیب هم به این وارث می رسد و الا اصل میراث این تفصیل و اینها را نداشت. خب ما به این استدلال نکردیم. علتی که استدلال نکردیم این است که ما فعلا فرض این است که نمی دانیم که آیا ولد، اعم از ولد سلب هست یا ولد با واسطه را شامل می شود؟ اگر قول سید مرتضی را قائل شویم سید مرتضی می گوید که ولد اعم است. این روایت که نمی تواند اثبات کند که ولد اعم است یا اخص است. فرض کرده است به خصوص صحیحه سلیمان بن خالد را توجه فرمایید در صحیحه سلیمان بن خالد می گوید که آن رحمی که میراث ندارد فرض ندارد. لم ... فریضهٌ. نوه با واسطه در صورتی داخل در این روایت می شود. روایت صحیحه ابو ایوب خزاز هم مراد همین هست. یعنی کسی که فرض بر نیست این شخص به منزله آن رحمی است که فرض بر است. خب اگر ولد با واسطه، داخل در یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین باشد فرض بر می شود. این است که آنجا ما به این روایت استدلال نکردیم. به دلیل اینکه در آن مرحله مکان استدلال نبود. در بحث آینده به این روایت استدلال می کنیم. حالا توضیح عرض می کنم که به این روایات استدلال می کنیم در، ولی به تقریب خاصی که حالا بعدا در موردش صحبت می کنیم. خب ایشان آن روایت هایی که ما استدلال کردیم را، نمیدانم چرا به این لحن دارد. آن روایت بجلی و آن روایت هایی که یقمن مقام البنت و المثال اینها را استدلال می کنند و این اشکال را مطرح می کنند که ممکن است مراد در اصل میراث باشد بعد جواب می دهند که این احتمال بعید است. همان پاسخی که در آن روایت داده اند که اصل میراث نمی تواند باشد چون این طول و تفصیل نیازی ندارد، آن را هم در اینها داده اند. این لحن خیلی لحن زیبایی نیست. اینها مثل هم هستند دیگر. استدلال به صحیح بجلی و روایت متقدّم با روایت های خزّاز و سلیمان بن خالد هیچ فرقی ندارد که ایشان لحنش یک لحن خاصی است. بگذریم از آن جهت. بعد ایشان استدلالات دیگران را مطرح می کند که احتج المخالف بقوله تعالی، یوصیکم الله فی اولادکم و سایر عمومات قسمت الاولاد و بحث می کند که آیا ولد، ولد ولد را می گیرد یا نمی گیرد که آن ران می خواهم وارد آن بحثش شوم. بعد ایشان می گوید که نه، ولد، ولد ولد را نمی گیرد و یدل علی عدم الصدق ایضا الاخبار النافیه لصدق الولد علی ولد الولد و سلبه عنه و الاخبار الجاعله ولد الولد بمنزله الولد. می گوید خود آنروایتی که می گوید ولد الولد بمنزله الولد، پیداست که ولد نیست و به منزله ولد هست. به منزله ولد این استدلالات خیلی استدلالات محکمی نیست. چون بحث سر این نیست که ولد را گاهی اوقات به منزله ولد مستقیم می توان به کار برد مجازا. این ولد الولد بمنزله الولد، این معلوم نیست که اینجا ممکن است ما بگوییم که ولد ذاتا عمومیّت دارد شمول دارد ولی اینجا به قرینه اینکه ولد الولد را به منزله ولد قرار داده است این قرینه است برای اینکه مراد از ولد، ولد مستقیم است. این استدلالات خیلی استدلالات محکمی در بحث نیست. برای اصل مطلب درست است. حالا با آن توضیحاتی که قبلا دادیم که اطلاق ولد شامل ولد ولد نمی شود. حالا اینها بماند یک سری استدلالاتی دارد من حالا وارد آن استدلالات نمی شوم عمده چیزی که می خواستم وارد بحثش شوم یک بحثی ایشان دارد استدلالات قوم را که مطرح می کند، من جمله می گوید

منها: أنّ لفظ الولد استعمل في ولد الولد، و الأصل في الاستعمال الحقيقة.

خب این استدلالی است که سید مرتضی مطرح کرده بود و در کلامش هم بود. بعد جوابی ایشان می دهد

و الجواب: أنّ أصالته في مثل ذلك ممنوعة، و إنّما هي مسلّمة فيما لم يعلم له معنىٰ حقيقي آخر.

ایشان می خواهند بفرمایند که کأنه اصل، معمولا این اشکالی که ولد در ولد ولد استعمال شده است و اصل در استعمال حقیقت هست را این گونه پاسخ می دهند که اصاله الحقیقه برای تعیین مراد هست. مع شک فی المراد. برای جایی که مراد مشخص باشد و کیفیت اراده مشخص نباشد، اصاله الحقیقه مجرا ندارد. آن اشکالی که معمولا مرحوم، در قوم به کلام سید مرتضی شده بود و در کفایه هم مکرر تکرار شده است. ولی ایشان جواب دیگری دارد می گوید

و الجواب: أنّ أصالته في مثل ذلك ممنوعة، و إنّما هي مسلّمة فيما لم يعلم له معنىٰ حقيقي آخر.

ایشان اصل اینکه ولد به معنای دقیقا من مطلب ایشان را شاید درست متوجه نشوم. آن این است که کأنه ایشان مسلّم گرفته است که ولد، در مورد ولد مستقیم به کار می رود و حقیقت هست. خصوص ولد سلبی. می گوید که آیا در مورد ولد ولد، علاوه بر ولد، حقیقت هست یا نیست آن را نمی دانیم. اینجا دیگر اصاله الحقیقه جاری نمی شود. یعنی اگر لازمه اصاله الحقیقه تعدد موضوع له باشد این را اثبات نمی کند ولی اصل موضوع له اثبات می کند ولی تعددش را اثبات نمی کند. که خیلی این که نمی فهمند اینکه از کجا شما مسلم گرفته اید که ولد در خصوص ولد حقیقت هست. مجرد اینکه ولد در خصوص ولد استعمال می شود، معنایش این نیست که ببینید این دو مطلب را بگیرید یک موقعی ما می گوییم که مثلا زیدٌ عالمٌ. معنای زیدٌ عالمٌ این نیست که عالم مراد خصوص زید است. عالم یک معنای عامی دارد که زید را هم در بر می گیرد. استعمال ولد در موارد ولد سلبی اگر مراد این است که در خصوص ولد سلبی استعمال شده است، خب آن اول الکلام هست. ایشان می گوید که ولد به اعتبار اینکه جامع ولد سلبی و ولد الولد را معنایش هست خب طبیعتا یکی از مصادیقش ولد سلبی هم هست. این را خیلی درست معنای این مطلب را نفهمیدم. این بماند، عمده مطلب استدلال دیگری است که ایشان این استدلال را مطرح می کند. آن استدلال این است

و ممّا يمكن أنّ يستدلّ به علىٰ أنّ أولاد الأولاد يتقاسمون تقاسم الأولاد،

سک استدلالی به نفع سید مرتضی کرده است آن استدلالش این است که یک روایاتی داریم، علّت تفضیل رجال بر نساء را گفته است آن روایات اقتضا می کند که خود پسر و دختر را در نظر بگیریم نه واسطه اش را.

قاسم الأولاد، الأخبار الواردة في علّة تفضيل الرجال، كما رواه الفقيه في الصحيح، عن هشام: إنّ ابن أبي العوجاء قال لمحمد بن النعمان الأحول: ما بال المرأة الضعيفة لها سهم واحد و للرجل القوي الموسر سهمان؟ قال فذكرت ذلك لأبي عبد اللّٰه (عليه السّلام)، قال: «إنّ المرأة ليس لها عاقلة، و لا عليها نفقة، و لا جهاد» و عدّ أشياء غير هذا «و هذا علىٰ الرجل، فلذلك جعل له سهمان و لها سهم» «1».

و حسنة مؤمن الطاق، قال: قال لي ابن أبي العوجاء: ما بال المرأة المسكينة الضعيفة تأخذ سهماً واحداً و يأخذ الرجل سهمين؟! قال: فذكر بعض أصحابنا لأبي عبد اللّٰه (عليه السّلام) فقال: «لأنّ المرأة ليس عليها جهاد، و لا نفقة، و لا معقلة، و إنّما ذلك علىٰ الرجال، فلذلك جعل للمرأة سهم و للرجل سهمان» «2».

و ما كتب الرضا (عليه السّلام) إلىٰ محمّد بن سنان فيما كتب من جواب مسائله: «علّة إعطاء النساء نصف ما يعطى الرجال من الميراث لأنّ المرأة إذا تزوجت أخذت و الرجل يعطي» «3».

و رواية عبد اللّٰه بن سنان:

که بحث صداق را مطرح کرده است

إلىٰ غير ذلك من الأخبار المتكثرة

بعد پاسخ می دهد

و جوابه: أنّ عمومها لو سلّم مخصّص بما مرّ،

ایشان می گوید که عمومش اگر قبول کنیم عمومش را قبول کنیم که مسلم باشد مخصص بما مرّ. اینکه ایشان اشاره می کند که لو سلّم، اشاره به این مطلب دارد که بحث اینکه این روایت می گوید که علتی که مرد بیشتر از زن گرفته است اینجا در جایی هست که نسبت مرد و زن با میّت یکی باشد. دقیقا ببینید بحث ما این است که پسر دختر میّت را داریم با دختر پسر میّت مقایسه می کنیم. اینجا نسبت هایشان با میّت که یکی نیست. یکی از آنها به وسیله پسر با میّت اتصال پیدا کرده است و یکی به وسیله دختر با میّت اتصال پیدا کرده است. ما دلیل نداریم که هر پسری با هر دختری را که با هم دیگر نسبتشان یکی نیست، اینها پسر دو برابر دختر ارث ببرد. بله اگر هر دو شان نسبتشان با میّت یکی بود هر دو مثلا پسر میّت بوند و آن یکی دختر میّت بود شما به این تمسّک کنید که در اینکه للذّکر مثل حظّ الانثیین آن استدلال کنید به این روایت ها تمسّک کنید ولی جایی که رابطه اینها با میّت یکسان نیست. آن عموم شامل نمی شود.

سؤال:

پاسخ: نه، سؤال که عام نیست سؤآل خاص است. به عموم تعلیل دارد تمسّک می شود. عموم تعلیل این روایت می گوید که چرا جایی که دو تا شخص هستند که اینها با فرض اینکه نسبتشان با میّت یکی هست، می گوید که پسر و دختر بودن چطور شده است که منشأ شده است که پسر دو برابر دختر ارث ببرد. جایی که خب نسبتشان یکی نباشد می گوید که نسبتشان یکی نیست. اصلا مورد سؤال این نیست. مورد سؤآل جایی است که نسبت، نسبت واحد است ولو نسبت به نسبت واحد، فرض کنید که میتی از دنیا رفته است و پسر و دختر دارد. خب این مسلم است که پسر دو برابر دختر ارث می برد. خب در این مورد می گوید که علت اینکه پسر از دختر دو برابر ارث می برد چیست؟ مورد سؤال این صورت است ولی می خواهند بگویند که این، عموم تعلیلش اقتضا می کند که حتی در غیر این صورت هم پسر دو برابر دختر ارث ببرد. این در غیر این صورت در جایی که نسبتشان با میّت یکسان نباشد آن که نمی شود این روایت را شامل حال دانست. فرض کنید که یک کسی یک پسر عمویی با یک دختر عمه ای به هم هیچ ارتباطی ندارند، اینها را که نمی شود با هم مقایسه کرد. بحث سر جایی است که نسبتشان با میت یکسان باشد. به این روایت ها ایشان در بحث بعدی تمسک می کند. در بحث اینکه به چه دلیل نوه دختری در آن للذّکر مثر حظّ الانثیین هست. آنجا به این تمسک می کند آنجا اشکالی ندارد حالا ما به آن بحث می کنیم که آیا آن استدلال تمام هست یا نیست من عمدتا این روایت را برای این آوردم که در آن بحث به ان تمسک کنم. می خواستم بگویم که استدلالی که در این روایات مطرح می شود اصلا جایش نیست که، خیلی هم مناسب نبود که اینجا بیاورد خیلی واضح است که اینها عمومیّت ندارد. در آن بحث اشکالی ندارد که این مطلب را بیاوریم که آن هم بعدا در موردش صحبت می کنیم. در این بحث اینکه نوه دختری به هر حال نسبتشان با میّت یکی است. هر دو نوه دختری هستند. فرزندان دختر هستند خب این فرزندان دختر می گوید که همان علتی که باعث شده است که پسر دو برابر دختر ارث ببرد، پسر مستقیم، نوه هم در جایی که نسبتش با میّت یکسان باشد با حفظ آن نکته ای که آن استدلال بر پایه ان است طبیعتا آن هم باید دو برابر آن ارث ببرد. در آن بحث اشکال ندارد که ایشان استدلال می کند و این لو سلّم عمومه و امثال اینها در موردش مطرح نمی کند چون در اینکه عمومیّت نسبت به آنها دارد خیلی واضح است. ایشان استدلالات دیگری می آورد می گوید مخصص بما مرّ، خب این عام هست و این عام تخصیص خورده است به ادله دیگری که ما ذکر کردیم و مانعی هم ندارد که تخصیصش می گوید

و علل الشرائع معرّفات يجوز التخلّف عنها لمانع،

و علت که نمی شود کأنه عابی از تخصیص هست و امثال اینها. می گوید که این علل شرع معرّفات است و با این استدلالات. عمده قضیه نکته دیگری هست که اینجا هست که حالا من در آن بحث آینده مطرح می کنم آن این است که اینها علّـت تامه نیستند. در آن بحث هم خواهم گفت که چون علت تامه نیستند در آن بحث هم صلاحیّت استدلال ندارد. حالا این بحثش بماند.

و أصالة عدم المانع مندفعة بما مرّ.

حالا این بحثش بماند. چیزهای خیلی مهم نیست. خب بعد ایشان وارد می شود به استدلالات نقض هایی که مرحوم سید وارد کرده است و نقض ها را جواب می دهد که آنها مهم نیست. اینها همه مقدمه بود بر بحث اصلی ای که امروز بنا بود مطرح کنیم آن بحث این بود که اگر ما آیه شریفه یوصیکم الله فی اولادکم للذّکر مثل حظّ الانثیین را، ولد را در آن اختصاص دهیم به ولد سلب. اینجا ولد با واسطه را به چه دلیل در موردش للذّکر مثل حظّ الانثیین قائل شویم؟ ایشان می گوید که در مورد اولاد ابن مسلّم هست و اجماعی است و بحثی در موردشان این نیست که للذّکر مثل حظّ الانثیین هست. آن که هست در اولاد بنت مورد بحث هست. خب و هو المشهور فی اولاد بنت ایضا که للذکر مثل حظ الانثیین هست.

و عليه الإجماع عن التنقيح و ظاهر الشرائع

تنقیح و ظاهر شرایع، اینها قائل به اجماع هستند که اینها

و نقل الشيخ عن بعض أصحابنا قولًا بأنّهم يقتسمون بالسويّة

این اجماعاتی که به هر حال مخالف دارد، این در مسئله اولاد البنت مرحوم شیخ در مبسوط هم قائل شده است به اینکه یقتسمون بالسویه. در مبسوط هست و محقق حلی هم در نکت النهایه از مبسوط نقل کرده است می گوید که ولی من دلیلش را نمی دانم که چرا این را گفته است یقتسمون بالسویه. بعد می گوید

و اختاره القاضي

ابن برّاج این مطلب را قائل شده است

و نقل في التنقيح عن بعض الفضلاء أنّه قال: لا يخلو من قوة

ببینید این مسئله هایی که شیخ در مبسوط قائل شده است ابن برّاج قائل شده است از بعض اصحابنا خود ایشان نقل کرده است اینها دیگر اجماعاتی نیست که خیلی در این مطلب به درد بخورد. البته ایشان به این اجماع اتکا می کند و دلیل می آورد ولی این اجماعات بنا بر مذهب صحیحی که اجماع بنا بر قاعده لطف نیست این جور اجماعات خیلی به درد نمی خورد حالا وارد تفصیل بحث اجماع نمی شوم. بحث دیگری که ایشان آورده است را می خواهیم بحث کنیم

و الحقّ هو الأوّل؛ لا لقوله تعالىٰ يُوصِيكُمُ اللّٰهُ فِي أَوْلٰادِكُمْ «5» لعدم صدق الولد.

بل للإجماع، و أخبار علّة تفضيل الرجال المتقدمة

اینجا به همان روایاتی که خواندم به آن روایات تمسک می کند که می گوید علّتی که پسر بر دختر مقدّم دانسته شده است این است که پسر خلاصه وظیفه یک سری امور مالی بر عهده پسر گذاشته شده است که بر عهده دختر گذاشته نشده است و برعکس دختر یأخذ به خلاف پسر که یعطی. این باعث شده است که پسر را دو برابر دختر برایش ارث تعیین کنند که یک نوع تعادلی ایجاد شود. ایشان به این تمسک می کند. بعد خب

و قول الرضا (عليه السّلام) في فقهه: «و جعل الأموال بعد الزوج و الزوجة و الأبوين للأقرب فالأقرب، للذّكر مثل حظّ الأُنثيين»

خرج ما خرج بالدليل فيبقىٰ الباقي

این خرج ما خرج بالدلیل فیبقی الباقی به نظرم در مورد هر دو است. یعنی هم اخبار علت تفصیل الرجال المتقدمه را ایشان همین مطلب را در موردش می خواهد بگوید و هم قول الرضا علیه السلام فی فقه را. چون یک مطلبی هست که همیشه بین دختر و پسر قاعده للذّکر مثل حظّ الانثیین جاری نمی شود. کلاله امّی مسلم هست که مساوی تقسیم می شود. این مقدارش دیگر هیچ بحثی در آن نیست و آیه قرآن هم از آن استفاده این مطلب می شود که بعد می رسیم در مورد آیه قرآن صحبت می کنیم. این مطلب مسلّم هست که کلاله أمّی، مال را بالسویه تقسیم می کنند. ایشان می گوید که خب این را چه می گویید؟ عموم تعلیل اگر اقتضا کند للذّکر مثل حظّ الانثیین باشد و این عبارت فقه الرضا اگر اقتضا کند، لازمه اش این است که در مورد کلاله امی هم بگوییم ایشان می گوید که آن مخصّصش است. این از اخبار علّت تفضیل رجال یک قاعده عام استفاده می شود که اصل این است که در جایی که وحدت نسبت با میّت داشته باشند، اصل این است که للرّجل مثل حظّ الانثیین باشد الاقرب فالاقرب که در این عبارت فقه الرضا که به الاقرب فالاقرب تصریح کرده است جایی که رابطه با میّت یکسان باشد، اصل این است که للذّکر مثل حظّ الانثیین باشد. بعضی از مواردی که خارج شده است خب دیگر آنها خارج شده است و ما در باقی تمسک می کنیم.

سؤال:

پاسخ: نوه های دختری یا نوه های پسری هر کدام از اینها جدا جدا. نوه های پسری خودشان یک گروه هستند اینها للذّکر مثل حظّ الانثیین. نوه های دختری خودشان یک گروه هستند للذّکر مثل حظّ الانثیین در موردش می آید. البته بحث فقه الرضا یک بحث این است که اصلا فقه الرضا روایت هست خب یک بحث مفصلی دارد که اصلا ثابت نیست که فقه الرضا کتاب روایی باشد. این احتمال احتمال جدی هست که فقه الرضا یک کتاب فقهی باشد مال شلمقانی و کتاب النوادر شلمقانی باشد. البته در فقه الرضا یک احتمالی هم بعضی ها داده اند که این شرایع علی بن بابویه باشد، این احتمال نادرست است. قطعا شرایع علی بن بابویه نیست. اخیرا قطعه ای از شرایع علی بن بابویه به دست آمده است و یک مجلّه ای به نام اگر اشتباه نکنم بحوث و دراسات، مدرسه مرحوم آخوند در نجف یک مجله داخلی اینها منتشر می کنند من جمله نسخه ای از شرایع علی بن بابویه، قطعه ای از آن که به دست آمده است را چاپ کرده اند به علاوه تمام منقولات دیگری که از رساله شرایع علی بن بابویه در کتب بوده است همه اینها را جمع آوری کرده اند خیلی کار قشنگی است. کار جالبی است آنجا کسی این را مقایسه کند با فقه الرضا مطمئن می شود که فقه الرضا غیر از آن است. هر چند شرایع علی بن بابویه از فقه الرضا خیلی مطلب دارد. یعنی یکی از منابع، شاید اصلی ترین منبع شرایع علی بن بابویه همین کتاب فقه الرضا است ولی غیر از آن است. یک کتابی هست که همچنان که مرحوم صدوق در مقنع و هدایه خیلی وقت ها مطالب فقه الرضا را می آورد، علی بن بابویه هم در کتاب شرایع اش از او مطلب زیاد اخذ کرده است ولی بعضی از جاهایش را هم کاملا مطلب متفاوت است. دقیقا تفاوت بین این دو تا واضح هست و اینکه اینها نیستند روشن است. احتمال اینکه این کتاب همان کتاب التکلیف شلمقانی باشد خیلی زیاد است من حالا خیلی خودم این بحث را دنبال نکردم با همان مطلبی که مرحوم سید حسن صدر در رساله فصل القضا فی الکتاب المشتهر به فقه الرضا را مطلب ایشان احتمالش بعید نیست ولی می گویم خودم مستقلا خیلی کار جدی نکردم بنابر این کتاب فقه الرضا اصلا روایت بودنش ثابت نیست فضلا عن کونه معتبره.

سؤال:

پاسخ: حالا این به اصطلاح این فقه الرضا یکی از منابع شرایع بوده است. یعنی پیدا است که از او اخذ کرده است. اما به چه جهت آن را حجت می دانسته است یا خیر وجه حجّیت دانستنش چیست آن در جای خودش. حالا بحث فقه الرضا یک بحث مفصلی هست عرض کردم چون خودم کار خاصی نکردم فقط همین مطالبی که آقایان دیگر مطرح کرده اند اجمالا عرض کردم. اما آن بحث اخبار علت تفضیل رجال، ببینید سؤال در مورد این است که چرا پسر، دو برابر دختر ارث می برد. آن چیزی که مورد سؤال هست، پسر هست که از دختر ارث می برد. می خواند از عموم تعلیلی که در روایت وجود دارد بگویند که این اختصاص به پسر و دختر ندارد. کل کسانی که در یک طبقه از میّت باشند، نسبتشان با میّت یکی باشد، اگر یکی از آنها پسر و یکی از آنها دختر باشد، پسر کأنه از این ظهور دارد در اینکه پسر دو برابر دختر ارث می برد.

سؤال:

پاسخ: نه سؤال سر این است که موردی که حکمش ثابت استپ. بحث سر این است که آن حکم ثابت این نمی خواهد بیان کند که چه موردی این حکم دارد یا خیر. فرض این است که یک موردی هست که دو برابر می برد این موردی که دو برابر می برد حالا وجه دو برابر بردنش را می خواهد بیان کند. ببینید به عموم تعلیل می خواهند تمسک کنند که بگویند اختصاص به آن مورد پسر و دختر ندارد. عموم تعلیل در صورتی می شود به آن تمسک کرد که تعلیل ظهور داشته باشد در اینکه در مقام بیان تمام العلّه هست. ببینید در این بحثی که می گویند مثلا الخمر حرامٌ لأنّه مسکر. علّتی که اینجا تعمیم استفاده می شود چیست؟ علتش این است که ظهور دلیل این است که این اسکال، تمام العله هست برای تحریم و اسکار خمر خصوصیت ندارد. یعنی خمر بودن خمر ویژگی هایی که در خمر هست آن دخالت ندارد. بلکه مطلب اسکار، اسکار بما هو اسکارٌ علت تحریم شده است. بنابر این یک کبری کلی از این استفاده می شود که آن این است که کل مسکرٍ حرامٌ که در واقع آن علّت آن کبری با این صغری ضمیمه شده است و این نتیجه گیری را مطرح کرده است. ولی آیا همیشه تعلیلات ظهور در این دارد که تمام العله هستند؟ حالا آن یک بحث کلی وجود دارد که این ظهور دلیل در تمام العله بودن را از کجا می شود استفاده کرد. در بحث تعلیل خودش یک بحث مفصلی است که اصل تعلیل این است که ظهور دلیل در تمام العله بودن از کجا استفاده می شود. من ان بحث کلی اش را نمی خواهم بحث کنم. بحث من در خصوص مورد است. ما آن مطلب را گر به طور کلی بپذیریم که تعلیل ظهور در تمام العله بودن دارد. این در جایی هست که یک فرد روشنی اینجا نباشد که از تحت آن خارج شده باشد که با توجه به این فرد روشن، دیگر آن ظهور در تمام العله بودن گرفته می شود. ببینید پسر و دختر که در آیه قرآن ارث را برای او تعیین کرده است در همان آیه بحث کلاله ام را مطرح کرده است. و در کلاله أم در همین آیه یا آخر آیه است کلاله أم در اینجا است دیگر؟ در آخر سوره است دیگر؟ اینجا کلاله ابی است دیگر؟ آیه را بیاورید من الآن یادم رفته است

آن آخر سوره کلاله أبی است در آخر سوره نساء در همین آیات در کنار بیان حکم اولاد، حکم کلاله أمی را هم مطرح کرده است که یک سوم یا یک ششم را ارث می برند. اگر فرزند وجود داشته باشد. کلاله واحد به اصطلاح چیز همان زیاد باشند یک سوم و واحد باشد کلاله واحد باشد یک ششم. اینجا هم، هم از خود آیه استفاده می شود که بعدا توضیحش را خواهیم داد و هم از روایات و مسلم فقه هست اینکه کلاله أم مساوی می برد. پس بنابر این وقتی در خصوص این فرد روشنی که خود این آیه به آنها متعرض هست، دختر و پسر مساوی در بعضی از صورت ها هست، پس نفس دختر بودن و پسر بودن و وحدت نسبت با میّت، آن تمام العله نیست. یک خصوصیات دیگری هم اینجا دخالت دارد. پس بنابر این این در مقام بیان تمام العله قطعا نیست. اگر شما فرض کنید آن فردی که از تحت این قاعده خارج شده بود و یک فرد مثلا نادری بود فرد غیر ظاهری بود بگوییم این خب قاعده عامی است ناظر به آن افراد غیر متعارفه اش نیست. یکی از افراد روشنی که خود این آیه این دو تا را با هم دیگر بیان کرده است در آن للذّکر مثل حظّ الانثیین به اصطلاح نفس ذکوریّت و انوثیت و وحدت رابطه با میّت منشأ للذکر مثل حظّ الانثیین آن تعلیلات تعلیل آن نیست. خب اینجا دیگر در خصوص این مورد به هیچ وجه علت، ظهور در تمام العله بودن ندارد. بنا بر این به این نمی شود تمسک کرد. به اجماع هم که نمی شد تمسک کرد. به قول الرضا علیه السلام فی فقه هم که نمی شود تمسک کرد. بنابر این باز آن اشکالی که ما مطرح می کردیم دوباره بر می گردد که اگر ما آیه شریفه یوصیکم الله فی اولادکم للذّکر مثل حظّ الانثیین را آن آیه را تعمیم ندهیم آیا باز دلیلی ما داریم برای این مطلب یا دلیلی نداریم؟ ما حالا

سؤآل:

پاسخ: بحث سر این است که باید ظهور داشته باشد دلیل در اینکه در مقام بیان تمام العله هست. وقتی یک فرد ظاهری در کنار آن آیه ذکر شده است

معنایش این است که تمام العله را نمی خواهد بیان کند دیگر.

چرا تمام العله در غیر مورد؟ در خصوص مورد. تمام العله آن نیست. خصوصیات مورد هم دخالت دارد. پس خصوصیت مورد هم دخالت دارد به هر حال دیگر.

سؤال:

پاسخ: در همین مورد ما هم دخالت دارد. اگر دخالت نداشته باشد که نمی شود این چیز باشد. پس بنابر این بحث این است که علّت در صورتی از آن تعمیم استفاده می شود که ظهور در تمام العله بودن داشته باشد. اصلا این روایت ها ذاتا هم ظهور ندارد. من بحث های عامش را نمی خواهم بکنم. اینها اصلا در مقام بیان آن تمام العله و اینها نیست. آن بماند که در واقع نه حکمت جعل به آن معنایی که، حکم اصل تشریع است نه حکمت مشرّع اینها بحث هایی دارد من آن را چون آن خیلی بحث مفصلی هست که فرق است بین علّت جعل و علّت مجعول امثال اینها آنها را نمی خواهم وارد آن بحث ها شوم و بحث هایی مرحوم نایینی دارد اینجا خیلی بحث های مفصلی دارد. می خواهم بگویم که آن بحث های کلی را بگذاریم کنار. آن بحث های کلی را هم در جای خودش که حکمت و علت باید هفت هشت ده جلسه در موردش بحث کنیم که اینجا جایش نیست اگر آنها هم در جای خودش تام باشد اینجا این مطلب تام نیست. صاحب جواهر به این جهت باز تمسک نمی کند. من فردا عبارت های صاحب جواهر را هم در این بحث می آورم. ایشان به هر حال باز تکیه اش روی آیه است. تکیه اش این است که یوصیکم الله فی اولادکم مثل حظ الانثیین می گوید اصحاب از خود این آیه تعمیم فهمیده اند. حالا من عبارت های صاحب جواهر را فردا می خوانم و بعد می خواهیم بگوییم که اصحاب هم از این نفهمیده اند و راه حل های دیگری دارد که فردا در موردش توضیح می دهیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد